

در آغوش نور

نوشته: بتی جین ایدی

مترجم: شهناز مجیدی

سرشناسه	: ایدی، بتی جین، ۱۹۴۲ - م. Eadie, Betty Jean.
عنوان و پدیدآور	: در آغوش نور / نوشته بتی جین ایدی؛ مترجم شهناز مجیدی.
مشخصات نشر	: تهران، علی، ۱۳۸۵
مشخصات ظاهری	: ۱۲۸ ص.
شابک	: 964 - 7543 - 66 - 2
یادداشت	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Embraced by the light, C 1992.
عنوان دیگر	: غرق در نور.
موضوع	: تجربه دم مرگ.
شناسه افزوده	: مجیدی، شهناز مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۵ ۹ الف ۳ ت / ۱۰۴۵ BF
رده‌بندی دیویی	: ۱۳۳ / ۹۰۱۳
شماره کتابخانه ملی	: ۲۴۰۴۱ - ۸۵ م

این کتاب را به تمام کسانی که عزیزی را از دست داده‌اند، بخصوص دوست عزیزم خانم فخری جلالی، تقدیم می‌کنم، تا تسلاي خاطرشان باشد.

شهناز مجیدی

نشر علی: خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۲۰۸
تلفن: ۶۶۴۹۱۲۹۵ - ۶۶۴۹۱۸۷۶ تلفن شهرستانها: ۲۷-۲۶-۶۶۹۶۷۰

در آغوش نور

نویسنده: بتی جین ایدی

مترجم: شهناز مجیدی

ناظر فنی: علیرضا نوری

حروفنگار: آمنه احمدی

چاپ دوم: ۱۳۸۶

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

حروفچینی: گنجینه، لیتوگرافی: اردلان

چاپ: الوان

صحافی: آزاده

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964 - 7543 - 66 - 2

آدرس وبسایت: www.alipub.com

آدرس پست الکترونیک: Info@alipub.com

۲۰۰۰ تومان

فهرست

۷	مقدمه
۱۵	شب اول
۲۵	شب تیره‌تر می‌شد
۳۱	روز دوم
۳۷	مردن من
۴۴	تونل
۴۶	در آغوش نور
۵۷	قوانین
۶۴	شفا یافتن و مرگ
۷۳	کارگاه بافندگی و کتابخانه
۷۸	باغ
۸۲	میهمانی استقبال
۸۵	دنیاهاى بیشمار
۸۸	انتخاب یک کالبد
۹۶	مرد آواره
۱۰۰	دعا و نماز

شورای مردان	۱۰۴
وداع	۱۱۴
بازگشت من	۱۱۷
بهبودی من	۱۲۴
فرشته مخصوص من	۱۲۷

مقدمه

من از خواندن کتاب در آغوش نور بیش از هر تجربه‌ای در زندگی‌ام، دربارهٔ تجربیات دم مرگ دانش آموختم، تجربیات من شامل ده سال تحقیق روی تجربه‌های دم مرگ و مصاحبه با کودکان و بزرگسالانی است که مرگ کلینیکی داشته ولی نجات پیدا کردند، می‌باشد. در آغوش نور تنها ماجرای مرگ بتی ایدی هنگام جراحی و بازگشت او به زندگی نیست، در واقع سفری به معنای این زندگی است. پسر جوانی را به یاد می‌آورم که پس از ایست قلبی و بازگشت به زندگی به پدر و مادرش گفت: «رازی عجیب و شگفت‌انگیز دارم که به شما می‌گویم. من داشتم از راه‌پله‌های بهشت بالا می‌رفتم.» آن مرد جوان، جوانتر از آن بود که بگوید منظورش چیست. این کتاب حاوی همان راز شگفت‌انگیز است. این راز دربارهٔ زندگی پس از مرگ نیست، رازی دربارهٔ زندگی است.

تجربه دم مرگ در حقیقت تجربه مردن است. وقتی ما بمیریم، غنی یا فقیر، مجرم یا بی‌گناه این تجربه را خواهیم داشت. من همیشه فکر می‌کردم وقتی بمیریم به سادگی وارد ظلمت و تاریکی می‌شویم و زندگیمان پایان می‌یابد. به عنوان پزشک مراقبت‌های ویژه، مرگ کودکان و بزرگسالان زیادی را دیده‌ام و هرگز هیچ دلیلی نداشتم که نوع دیگری فکر

کنم. فقط بعد از این که از کسانی که مرگ کلینیکی داشتند و بعد دوباره به زندگی بازگشتند پرسیدم که تجربه‌شان چه طور بوده است، فهمیدم که روند مردن اغلب لذت‌بخش و معنوی است. در پایان زندگی تاریکی منتظر ما نیست، بلکه نوری دوست‌داشتنی در انتظارمان می‌باشد. بچه‌ای می‌گفت: «یک نور که چیزهای خیلی خوبی در آن است.»

تجربه‌های دم مرگ با فقدان اکسیژن در مغز، یا دارو یا فشارهای جسمی به‌خاطر ترس از مرگ صورت نمی‌گیرد. تقریباً بیست سال تحقیقات علمی ثابت کرده که این تجربیات روندی عادی و طبیعی هستند. ما حتی منطقه‌ای در مغز را پیدا کردیم که به‌ما اجازه می‌دهد این تجربیات را داشته باشیم. یعنی تجربیات دم مرگ مطلقاً واقعی هستند نه تصورات ذهنی آنها مثل تمام توانایی‌های بشری واقعی هستند. آنها مثل ریاضیات، مثل زبان خارجی واقعی هستند.

تنها هشت سال از زمان چاپ اطلاعاتی که گروه تحقیقاتی من در دانشگاه واشنگتن و بیمارستان کودکان سیاتل با تحقیقات گسترده به دست آورده‌اند، در نشریه سازمان طبی کودکان آمریکا می‌گذرد. گرچه این تحقیقات توسط محققان در دنیا انتشار یافته، منجمله توسط دانشگاه فلوریدا، بیمارستان کودکان بوستون و توسط دانشگاه آلتراچ در هلند، ولی هنوز توسط مردم عادی کاملاً درک نشده است. بدبختانه، اجتماع ما هنوز توصیه‌های علمی را برای درک روند مرگ که در دو دهه گذشته انتشار یافته است، قبول نکرده‌اند. ما مایوسانه نیاز داریم که دوباره بیاموزیم موجوداتی معنوی هستیم. که دستگاه‌های بیولوژیکی بسیاری از مشکلات اجتماعی ما منجمله بحران در مراقبت سلامتی، مرگ باوقار، بندگی حرص و طمع که اقتصاد ما را ورشکسته کرده است، شرمساری

ملی به‌خاطر زنان و کودکان بی‌خانمان، همگی از عدم درک این که ماموجوداتی معنوی هستیم و متقابلاً بر یکدیگر تأثیر می‌گذاریم سرچشمه می‌گیریم.

در آغوش نور به‌ما می‌آموزد که زندگی انفرادی ما مهم و پر از معنی است. من بارها و بارها تحت تأثیر واقع شدم چون کسانی که در انتهای زندگی وارد نور خداوند می‌شوند با پیامی ساده باز می‌گردند «عشق متعالی است... عشق باید حکم‌فرما شود...» ما محیط خود را با افکارمان بنا می‌کنیم... به‌این‌جا فرستاده شدیم تا زندگی کاملی داشته باشیم، آن را با عشق بگذرانیم در آفریده‌های خود لذت را بیابیم، شکست و پیروزی را تجربه کنیم و اراده آزادمان را برای گسترش و زیباتر کردن زندگیمان به کار بندیم. بتی از مرگ پزشکی با ادعاهای پرآب و تاب که کلیسای جدیدی بنا می‌کند یا نوشدارویی معجزه‌آسا برای بهبود بیماریها تولید می‌کند، بازنگشت، بلکه فقط با پیامی ساده از عشق بازگشت. معنی تجربه دم مرگ چیزی است که همه ما می‌دانیم حقیقت دارد ولی چیزی که فراموش می‌کنیم این است: «باید یکدیگر را دوست بداریم. باید مهربان باشیم، صبور باشیم و بی‌دریغ خدمت کنیم.»

این کتاب واقعاً یک کتاب مرجع از تجربیات دم مرگ است و به‌صورت داستانی ساده و شگفت‌انگیز نوشته شده که همه ما می‌توانیم بفهمیم. من هرگز یک تجربه دم مرگ نداشته‌ام یا حتی یک تجربه روحانی که بتوانم درک کنم و به‌نحوی نسبت به چیزهایی که بسیاری از مردم با من درمیان می‌گذاشتند بدبین بوده‌ام. مطمئناً سخت‌ترین قسمت برای بدبینی که می‌خواهد بفهمد این است که درک کند بیرون از بدن جسمانی ما چه شکلی است یا چگونه مرگ می‌تواند دلدپذیر باشد. کتاب بتی ایدی مراحل

این تجربه را با زبانی ساده مثل پلی بر روی این خلاء نشان می‌دهد. او ناشناخته‌ها را تفسیرپذیر می‌نماید.

وقتی او شروع به مردن کرد، احساس کرد که بدنش ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. او گفت: «من احساس کردم که انرژی در درونم منفجر یا آزاد شد. اولین فکرم این بود که آزاد شده‌ام. هیچ چیز غیرطبیعی در مورد این تجربه وجود نداشت.» بعد ارواح نگهبان را دید که به او کمک کردند تا چیزهای مهمی را درباره زندگی خودش بفهمد و بعد روابطش را با افراد خانواده‌اش درک کند. آنها به انتقال او به عالم مرگ کمک می‌کردند. او وارد توده سیاهی شد و در تونل تاریکی سفر کرد، او می‌گوید: «فکر کردم این جا همان جایی است که دره سایه مرگ نامیده می‌شود. در عمرم آرامش بیشتری احساس نکرده بودم.»

تجربه او به سوالاتی که افراد درباره تجربه دم مرگ از من داشتند، جواب می‌داد... سوالاتی که هرگز قادر به پاسخگویی نبودم. او مرور زندگی‌اش را در آنسو تعریف می‌کند و می‌گوید که از طرف دیگران مورد قضاوت قرار نمی‌گرفت، بلکه فقط از طرف خودش زیر سوار بود. او معنی و سبب تجربیات منفی دم مرگ در بعضی‌ها را توضیح می‌دهد و این که چرا افراد از تجربه خودشان این همه آزار می‌بینند. او توضیح می‌دهد که چرا زندگی اغلب سخت است و چرا اتفاقات بد برای افراد خوب رخ می‌دهد. او توضیح می‌دهد که چرا افرادی که مرده‌اند اغلب از مراجعت به جسدشان اکراه دارند، می‌گوید: «وزن دست و پاگیر و سردی جسد، نفرت‌انگیز بود، بعد از لذت آزادی روحی، من دوباره زندانی جسد شده بودم.»

بتی نه تنها در بزرگسالی تجربه دم مرگ داشت، بلکه با داشتن تجربه

مشابهی در کودکی برای آن تجربه آماده شده بود. بچه‌ها تجربه‌های ساده و نابی از مردن دارند که با توقعات مذهبی یا فرهنگی خدشه‌دار نشده است. آنها مثل اغلب بزرگسالان تجربیات خود را پنهان نمی‌کنند و با قبول دیدن خداوند در عالم ارواح مشکلی ندارند. هرگز دختر پنج ساله‌ای را که خجولانه به من گفت: «من با عیسی (ع) حرف زدم و او مهربان بود. به من گفت که موعد مرگم هنوز فرا نرسیده.» فراموش نخواهم کرد. بچه‌ها تجربیات دم مرگ را اغلب بیش از بزرگسالان به یاد می‌آورند، و به عنوان نتیجه این تجربه انگار راحت‌تر می‌توانند روح بالغ خود را قبول داشته باشند و درک کنند. اگر در بزرگسالی هم یک تجربه دم مرگ داشته باشند، اغلب به طرزی استثنایی نیرومند و کامل است.

بتی ایدی به ما یادآوری می‌کند که اهمیت تجربیات دم مرگ چیزی است که درباره زندگی به ما می‌آموزند. تنها در چند صد سال گذشته بود که ما به این نتیجه رسیدیم که روحی در انسانها وجود ندارد - و بنابراین زندگی پس از مرگ هم وجود نخواهد داشت. این باعث ترسی غیرطبیعی از مرگ شد که بر زندگی ما سایه افکند شد و مانع زندگی کردن ما به طور کامل شد. بتی به ما یاد داد که دانش مردن راهنمایی معنوی است نه برای آنها که اشتیاق به مردن دارند، بلکه برای آنهايي که اشتیاق دارند زندگی کاملی داشته باشند. او می‌گوید: «اکنون می‌فهمم که واقعاً خدا وجود دارد. دیگر به وجود نیرویی جهانی اعتقاد نداشتم... می‌دیدم که موجوداتی دوست داشتنی جهان را می‌آفرینند...»

یک دختر کوچولو به من گفت که وقتی مرد، فهمید «من زندگی جدیدی داشتم» به من گفت که گرچه در مدرسه یکشنبه‌ها درباره بهشت چیزهایی شنیده بود، ولی واقعاً باور نکرده بود، می‌گفت: «دیگر از مردن